

گفتمان نوسازی و واگرایی سیاست‌های توسعه و بهره‌برداری‌های کشاورزی

تأملی بر بازساخت مفهوم روستابودگی در فرایند برنامه‌های توسعه در ایران

رضا خسروبیگی برچلوبی* - استادیار جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، دانشگاه حکیم سبزواری
جعفر جوان - استاد جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، دانشگاه فردوسی مشهد

دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۱۵ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۱۲/۲۶

چکیده

در مدیریت فضای روستایی در ایران همواره تأکید بر نقش محوری کشاورزی و رشد و توسعه این بخش حاکم بوده است. از طرفی تلاش‌های توسعه‌ای صورت گرفته در اغلب موارد نتیجه درخوری نداشته و تردید متولیان امور را در خصوص کمک به این بخش افزون کرده است؛ به گونه‌ای که سیاست‌های عمومی توسعه روستایی در سال‌های اخیر تغییر رویه دادند و به دنبال گزینه‌های جایگزینی نظیر گردشگری هستند. با این حال، در بررسی نیروی شکل‌دهی به سکونتگاه‌های روستایی نباید به فضای تردید همراهی تضاد با گسترش کشاورزی در جوامع محلی اکتفا کرد، بلکه باید در سطح «گفتمان» به تجزیه و تحلیل پرداخت. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که چگونه «روستابودگی» و به تبع آن کشاورزی در برابر گفتمان «نوسازی» (محرومیت‌زدایی و رفع عقب‌افتادگی روستا و کشاورزی) و در مقابل گفتمان نوگرایی محافل علمی و دانشگاهی (حفظ بقایای فرهنگی و دانش بومی) موضع مقاومتی درپیش گرفته است و در جایگاه «جامعه زیستی» سعی در تحمیل قدرت و کنشگری خود به دیگری دارد. چنین وضعیتی تاکنون ثبات نسبی داشته و همواره به چالش کشیده شده است و بازسازی می‌شود. به همین منظور، راهبرد حاکمیت از طریق جامعه می‌تواند مبنایی برای پرکردن شکاف سیاست‌های عمومی توسعه و بهره‌برداری‌های محلی باشد و حرکت از «سیاست روستایی» به «سیاست‌های روستایی» به معیاری برای پیشرفت به سمت این رویکرد بدل شود.

کلیدواژه‌ها: حاکمیت از طریق جامعه، روستابودگی، سیاست‌های روستایی، کشاورزی، گفتمان، نوسازی.

مقدمه

توسعه کشاورزی و آینده آن دل‌مشغولی بسیاری از سیاست‌گذاران کشور و متخصصان توسعه است و متولیان امر در چند دهه اخیر تلاش‌های بسیاری برای ارتقای این بخش انجام داده‌اند. این درحالی است که تلاش‌های توسعه‌ای ناکارآمد، سنتی و بدون نتیجه‌گیری مطلوب در سرزمین روستایی، دولت را از ادامه کار مأیوس ساخته و نخبگان سیاسی را به حمایت کمتر از طرح‌های محلی و منطقه‌ای واداشته است. با توجه به کمبود منابع آبی و ذخایر طبیعی، دولت به رویکرد متنوع‌سازی اقتصادی و گزینه‌های جایگزین در توسعه روستایی - نظیر گردشگری - روی آورده است (Briedenhann & Wickens, 2004, 71). از سویی، امروزه گرایش به حفظ محیط‌زیست و جریان‌های بازگشت به طبیعت^۱ (Halfacree, 2012, 210)، دوری از گسترش کشاورزی در مناطق روستایی را شدت بخشیده است. ضمن اینکه، دولت برای احیا و استمرار برخی از روستاهای حاشیه‌ای چاره‌ای جز پیشنهاد گزینه کشاورزی ندارد. در مجموع، درک یکسانی از توسعه کشاورزی وجود ندارد و مقامات دولتی در حمایت از نقش محوری کشاورزی در توسعه سکونتگاه‌های روستایی مردد هستند. با این همه، در برنامه‌های عمرانی و توسعه کشور همواره اصرار بر تجدید ساختار و احیای اقتصاد کشاورزی در روستا مشاهده می‌شود.

در بررسی نیروی شکل‌دهی به سکونتگاه‌های روستایی نباید به فضای تردید همراهی/تضاد با گسترش کشاورزی در جوامع محلی تن داد، بلکه باید در سطح «گفت‌مان»^۲ به تجزیه و تحلیل پرداخت و ساختارهای معرفتی مسلط بر ارتباط تصمیم‌گیران دولتی با کشاورزی و بهره‌برداران روستایی را در فرایند توسعه بررسی کرد. بسیاری از مطالعاتی که در سال‌های اخیر صورت گرفتند، روش تحلیل گفت‌مان را برای این تلاش مؤثر دانسته‌اند (Marsden, 2008; Zografos, 2007). تحلیل گفت‌مان، مواضع پشت‌پرده موضوعات مورد مناقشه را از طریق کشف

1. Back- to- Land
2. Discourse

مفروضات اصلی، ارزش‌ها و علایق ذی‌نفعان گوناگون، روشن می‌سازد (López-i-Gelats et al., 2009, 602).

با مطالعه و بررسی برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور می‌توان گفت که تلاش مدیریت سیاسی بر این رویکرد استوار بوده است که چگونه باید برنامه‌های توسعه جامعه را در جهت ایده‌ها و آرمان‌های نوسازی^۱ پیش برد (سیف‌الهی و امینی، ۱۳۸۸، ۷۳). گفتمان نوسازی با حاکمیت خاص خود، در تمامی زوایای اقتصادی و اجتماعی جوامع روستایی رسوخ کرده است و با جعل ارزش‌های محلی زندگی دهقانی و الحاق آن به سطح ملی، اساس سوژه‌سازی انضباطی کارآفرینانه را پایه‌ریزی می‌کند. بدین ترتیب، سیاست‌های عمومی با تمایلات مرکزگرایانه، یگانه مرجع پاسخگویی به مشکلات و مسائل روستاییان می‌شود و درجایی که بایستی هم‌سو با واقعیت‌های زندگی روستایی و کشاورزی عمل کند، درصد امحای واقعیت‌های درونی زندگی کشاورزی و روستایی برمی‌آید. از این رو، پرسش بنیادین تحقیق حاضر بدین شرح مطرح می‌شود: برنامه‌های عمرانی و توسعه روستایی و کشاورزی براساس چه مبنا و معیاری بر خصوصیات جوامع محلی و منافع بهره‌برداران منطبق‌اند و در موازنه‌ای فعال به بهبود وضعیت روستا و کشاورزی می‌انجامند؟

گفتمان نوسازی، روستا و کشاورزی

گفتمان نوسازی، تمایل به دوگانگی اجتماعی و تفکیک جامعه سنتی از نو، تفکیک شهر از روستا و ثابت از متغیر، و جداسازی جهان از محل دارد و با ایجاد گفتمان‌های عمومی می‌کوشد ویژگی‌هایی از مکان - به‌طور معمول عقب‌افتادگی روستا یا بقایایی از فرهنگ ملی - را به‌دست دهد (Jansson, 2010, 189). در این حیطه، مدرنیته دو گونه روستابودگی^۲ مجزا را تولید

1. Modernization
2. Rurality

می‌کند که محصول جهان صنعتی شهری شده هستند. روستاهای مدرن به‌عنوان نواحی خلق سرمایه براساس بهره‌برداری صنعتی از منابع طبیعی، یا به‌عنوان مکان‌های روستایی بقایایی از فرهنگ ملی مفهوم‌سازی می‌شوند (Cruickshank, 2009, 100). در زمان حاضر، این وضعیت در مطالعات روستایی با تعاریف منفی و متناقضی روبه‌روست. در ویژگی نخست، روستاهایی اهمیت می‌یابند که توانایی خلق و بازگشت سرمایه را دارند و از لحاظ سرمایه‌گذاری، اقتصادی و سودده هستند. در ویژگی دوم، روستا به کالایی قابل مصرف تبدیل می‌شود (Duenckmann, 2010, 285) و با القانات تنوع‌سازی اقتصادی تحت نفوذ افراد غیربومی قرار می‌گیرد و به منابع سرمایه‌ای خارج از روستا وابسته می‌شود. در این خصوص، گفتمان مدرن بر فضای روستایی تمرکز می‌یابد که مفید باشد و عقب‌ماندگی اجتماعی حومه اساساً از موانع انتقال فناوری و توسعه اقتصادی قلمداد می‌شود و با عبارت «ریشه‌کنی تفاوت شهر و روستا» سنخیتی ندارد. ایدئولوژی اقدامات عامه‌پسند با هدف توسعه زیربنایی حومه و به‌تبع آن تلاش برای ایجاد وابستگی سیاسی روستا و «تولید فضاهای وابسته» فاش می‌شود (Shubin, 2006, 427). رای و وارد^۱ (۲۰۰۶) نشان می‌دهند که تلاش برای ایجاد تغییر در تصورات آینده روستابودگی‌ها اشاره بر «نابودی روستا»^۲ و در نظر گرفتن نوعی از تأثیر فضای شهری دارد (Phillips & Dickie, 2014, 86). بنابراین، گفتمان نوسازی در پی زدودن روستابودگی از طریق بازساخت و «الحاق محل به سطح ملی» است (Kulcsár & Curtis, 2012, 338). برخی از پیوندهای اساسی در این گفتمان آشکارا نشان از آنچه میشل فوکو از آن به‌عنوان فرایند «حکومت‌مندی»^۳ نام می‌برد،

1. Ray and Ward

2. the liquidation of the rural

۳. Governmentality: حکومت‌مندی، چشم‌انداز جدید پارادایمی است که در دو دهه گذشته برای بررسی ماهیت رابطه دولت با جامعه، ابزار و دلالت‌های حاکمیتی و تکنیک‌های به‌کاررفته در موضوعات اجتماعی باز شده است (Fischer et al., 2004, 358) و می‌تواند به‌عنوان الگویی جدید در بررسی رابطه دولت با کشاورزی و جامعه روستایی مطرح شود.

دارد (Cruikshank, 2009, 99). از نگاه فوکو (۱۹۹۷) حکومت‌مندی مفهوم کلاسیک مشروعیت قدرت دولت (Brown & Knopp, 2006, 224) و به تبع آن کاهش استقلال، خودمعیشتی و خودمدیریتی جوامع محلی است. آنچه در خصوص اثر منفی گزینش گفتمان نوسازی در فرایند توسعه و به تبع آن جعل واقعیت‌های درونی روستا و روستابودگی ذکر شد، به همان میزان در امحای واقعیت‌های درونی زندگی دهقانی و کشاورزی نیز صدق می‌کند. در مدل نوسازی، بخش کشاورزی به عنوان «فضای حاشیه‌ای»، «فضای بحران» و «فضای منزوی» تلقی می‌شود. پیش از هر چیز، بهره‌برداری دهقانی در مظان اتهام قرار می‌گیرد و همین امر زمینه توجیه مدرن‌سازی کشاورزی^۱ را - به عنوان راهکاری برای حل بحران و خروج اقتصاد روستایی از انزوا- فراهم می‌سازد (Dibua, 2012, 203). تجدید ساختار بخش کشاورزی بهانه‌ای برای همراه ساختن جمعیت دهقانی با «دغدغه‌های دولتی» است. در مجموع در گفتمان نوسازی، زندگی روستایی از پیوندهای محلی جدا می‌شود و به محیط سکونتگاهی‌ای با ویژگی‌های ظاهری و محسوس -تقابل روستابودگی و شهربودگی^۲- تقلیل می‌یابد. در این فرایند همراهی شهری و روستایی نادیده گرفته می‌شود و اغلب به معانی ضد و نقیضی از تفاوت‌های هم‌زیستی در جوامع روستایی می‌انجامد (Nugin, 2014, 52). از این رو در سال‌های اخیر تمرکز بسیاری از تحقیقات توسعه‌ای در بخش کشاورزی بر تغییرات روستایی و بازساخت مفهوم روستا بوده است. این مباحث شامل تعاریف و ساخت‌های روستابودگی؛ بازنمایی‌های اجتماعی^۳ روستا (Stockdale et al., 2000, 243) و مقوله روستاهای دیگر^۴ و حاشیه‌ای (Askins, 2009, 366) می‌شود.

۱. نوسازی بخش کشاورزی بر بهره‌برداری بزرگ‌مقیاس و افزایش زیرکشت، مکانیزاسیون، افزایش بازدهی نیروی کار، افزایش تولید و تجاری‌سازی و ارتباط با بازار متمرکز دارد.

2. Urbanity
3. Social Representations
4. Rural Others

بی‌نظمی‌های گزینش گفت‌مان نوسازی در فرایند توسعه روستایی و کشاورزی در ایران
به‌طور کلی، عصر پهلوی نقطه آغازین فعالیت‌های محسوس نوسازی در ایران است (طالب و عنبری، ۱۳۸۵، ۱۹۳). به‌دنبال عدم موفقیت جنبش مشروطیت، سه عنصر متشکله این جریان در دوره پهلوی - یعنی مردم‌سالاری، ایجاد دولت مرکزی نیرومند و نوسازی - از یکدیگر تفکیک شدند. رضاخان عنصر مردم‌سالاری آن را کنار گذاشت و گفت‌مان نوسازی آمرانه را با دو هدف ایجاد دولت مرکزی نیرومند و نوسازی کشور دنبال کرد (زمانی، ۱۳۸۶، ۲۰). وی به‌جای توجه به زمینه‌های فرهنگی و مشارکتی با رویکردی متمرکز و از بالا به پایین، یکپارچگی کشور را محور فعالیت‌های خود قرار داد. این گفت‌مان که به پیدایش دولت مدرن مطلق انجامید، تا پیروزی انقلاب اسلامی بر جامعه ایران مسلط بود.

پیش از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، ساختار اجتماعی روستاهای ایران سنتی بود و رابطه اجتماعی مسلط در آن عمدتاً رابطه مالک و زارع بود (لهسایی‌زاده، ۱۳۸۸، ۵۷). طی قرن‌ها اصولاً نظام اداری در روستاها مفهومی نداشت و دولت‌ها نقشی در اداره روستاها نداشتند (مهدوی، ۱۳۸۵، ۵۲). در این دوران اگرچه اقدامات چندانی برای نوسازی جامعه روستایی صورت نگرفت، اما در عرصه قانون‌گذاری قوانینی برای مدیریت روستایی از جمله «قانون کدخدایی» در سال ۱۳۱۴ به تصویب مجلس رسید. براساس این قانون و آیین‌نامه اجرایی آن، کدخدا وظایف مختلف اجرایی را در جهت تسهیل خدمات دولتی در روستا عهده‌دار شد. با این همه، به‌رغم نفوذ دولت به روستاها کماکان مدیریت روستایی در دست مالکان و تاحدودی کدخدا بود و ساکنان محلی نقشی در اداره امور روستا نداشتند.

با اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ و برافتادن رضاشاه، پهنه سیاسی ایران وارد مرحله تازه‌ای شد. محمدرضا پهلوی در چنین شرایطی جانشین پدر شد. شاه در آبان ۱۳۲۸ در سفر ۴۵ روزه‌اش به آمریکا، در نیویورک اظهار کرد: «جهت برخورداری دهقانان و طبقات محروم از یک زندگی خوب، بایستی اراضی واگذاری به سازمان شاهنشاهی با اقساط طولانی‌مدت به دهقانان فروخته شود؛ به‌اضافه اینکه اراضی خالصه نیز مجاناً بین آنها تقسیم

گردد» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۹، ۱۲۵). اصلاحات ارضی، طبق قانون اصلاحات ارضی در ۲۰ دی ۱۳۴۰ و تصویب‌نامه‌ها و الحاقیه‌هایی که تا پایان اصلاحات در سال ۱۳۵۱ به آن اضافه شد، سه مرحله را طی کرد (ازغندی، ۱۳۸۳، ۱۸۳). برنامه اصلاحات ارضی روابط سنتی ارباب - رعیتی را تعدیل کرد، و مالکان را واداشت تمام یا قسمتی از مالکیت‌شان را به سهم‌بران بفروشند. در این بین، مالکان کوچک و دهقانان مالک تقریباً دوسوم جمعیت روستایی را تشکیل دادند، یک‌سوم باقی‌مانده نیز شامل روستاییان فاقد زمین بودند که از برنامه اصلاحات ارضی هیچ بهره مستقیمی نبردند. اقشار روستایی جدید شامل روستاییان موفق، دهقانان متوسط و روستاییان فقیر بود (افروغ، ۱۳۷۲، ۱۱۷). بعد از اصلاحات ارضی، روستا وحدت خود را از دست داد و خانوار کشاورز به‌جای روستا به‌صورت بخش کشاورزی درآمد (نجفی و زاهدی، ۱۳۸۴، ۸۳). بر این اساس، دولت خانوار روستایی را از تعلقات و همبستگی‌های محلی جدا کرد و خودش را به‌عنوان نماینده ملت و مرجع پاسخگویی به مسائل و مشکلات کشاورزی معرفی کرد. این تلاش هم‌سو با گذار از مفهوم «رعیت به شهروند» و احساس تعلق به «تعامل دوسویه دولت و ملت» بود. با این اصلاحات، دولت جایگزین مالکان شد و این جایگزینی باعث ورود گسترده نهادهای مختلف دولتی مانند سپاه دانش، سپاه ترویج، سپاه بهداشت، خانه انصاف، شرکت‌های تعاونی روستایی و انجمن‌های ده به روستا شد. بدین ترتیب، ساکنان محلی در قالب سازمان‌های بوروکراتیک تحت نفوذ و نظارت دولت قرار گرفتند که گامی در جهت تحقق مدیریت فراگیر در مناطق روستایی بود. بسیاری اعتقاد دارند که اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ در مجموع موجب نقصان و زیان برای کشاورزی و به‌ویژه تولیدات آن - و در نتیجه وابستگی به واردات مواد غذایی - و فقیر شدن دهقانان شد، که موجب افزایش مهاجرت روستاییان به شهرها گردید.

هر دو نظریه گفته‌شده در این خصوص اشتباه هستند. انفجار جمعیت علت عمده هر دو اتفاق گفته‌شده بود (کسرای، ۱۳۸۳، ۱۲۴). جبهه‌گیری دوایر حکومتی که از طریق قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی پایین‌تر از ارزش واقعی بازار، قیمت‌هایی را تحمیل می‌کردند

و همچنین «تعصبات بورژوازی» دواير حكومتی كه موجب تأمین مبالغ گزاف كمك‌های مالی برای كشاورزان تجاری می‌شد، با بی‌توجهی و مسامحه نسبی دهقانان متوسط‌الحال و سطوح پایین همراه بود (همان، ۱۲۶). نبود شناخت واقعی از امکانات بالقوه كشاورزی دهقانی، از نظر کارایی سنتی آن و نیز از لحاظ تنگناها و عوامل بازدارنده - كه اكثراً ناشی از رشد صنعتی و گسترش بخش خدمات بود- تصویر غیرواقع‌بینانه‌ای از آن نظام در ذهن غالب دست‌اندرکاران سیاست كشاورزی متجلی ساخت. ساخت اجتماعی روستا و كشاورزی دهقانی فاقد انعطاف‌پذیری لازم و ظرفیت کافی برای افزایش تولید و بهبود زندگی روستاییان قلمداد شد و این عقیده رواج یافت كه فقط با دخالت مستقیم و مباشرت دولت می‌توان به نوسازی كشاورزی دست یافت (عجمی، ۱۳۷۰، ۹۱). ناخرسندی حكومت از فرمانروایی بر سرزمینی روستایی كه از دهقانانی «ناكارا» و «سنتی» تشكيل شده بود، رژیم شاه را بر آن داشت كه از اواخر دهه ۱۳۴۰ و به‌خصوص طی رونق نفتی دهه ۱۳۵۰، آزمایش‌های اجتماعی بیشتری را در حوزه كشاورزی و در جامعه روستایی اجرا كند؛ كه پیامد آن سلب ثباتی بود كه شرط لازم توسعه كشاورزی در مقیاس كوچك است (احسانی، ۱۳۸۵، ۸۴).

با اجرای اصلاحات ارضی، دولت تصمیم گرفت كه واحدهای خانوادگی و كوچك دوهكتاری و سه‌هكتاری را رها كند و به واحدهای بزرگ در قالب شركت‌های سهامی زراعی، شركت تعاونی‌های تولید، كشت و صنعت‌ها و قطب‌های كشاورزی روی آورد (طالب و نجفی اصل، ۱۳۸۸، ۷۶-۷۵). در این میان كوچکی، پراكندگی و اقتصادی‌نبودن زمین‌های روستایی به توجیهی برای کوتاهی عرضه خدمات نوین بدل شد. دولت كه كشاورزی سنتی و گسترده را مایه شرمندگی و عقب‌ماندگی برمی‌شمرد و از نظر اقتصادی نیز خود را بی‌نیاز از كشاورزی احساس می‌کرد، هیچ اشتیاقی به توسعه بخش كشاورزی به‌شکل گسترده آن نشان نداد؛ چراكه عواید نفتی به‌راحتی از دست‌دادن حتی تمامی عواید كشاورزی را جبران می‌کرد (مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد كشاورزی، ۱۳۸۴، ۲).

با پیروزی انقلاب اسلامی، موج عظیمی از نیروهای انسانی آزاد شد و تا آنجا که به هدف‌گذاری برای توسعه ملی مربوط می‌شود، با تصویب قانون اساسی مشخص شد که از نظر اقتصادی چارچوبی مردم‌گرا، عدالت‌خواه و استقلال‌طلب ترسیم شده است (رضوانی، ۱۳۸۳، ۸۸). با تشکیل جهاد سازندگی نخستین قدم استوار در توسعه روستاها برداشته شد. ماهیت فعالیت‌های جهاد را در سه دوره جداگانه می‌توان بررسی کرد. دوره نخست - که دوره انتقالی بود- با دو کارکرد اساسی مشخص می‌شود: کارکرد توسعه‌ای که مربوط به پروژه‌های عمرانی و زیربنایی است و کارکرد بقا و تحکیم قدرت که عمدتاً در قالب پرکردن خلأ مدیریتی است. در دوره دوم - که با بوروکراسی‌زدایی تعریف شد- تاحدی کارکردهای قبلی ادامه پیدا کرد ولی با درگیر شدن جهاد سازندگی در جنگ، بیشتر فعالیت‌های آن در مسیر تحکیم نظام و تحکیم موقعیت سازمانی سوق داده شد. این مشخصه در دوره سوم تکوین جهاد، یعنی بوروکراتیزه شدن شدت گرفت، با این تفاوت که دغدغه اصلی جهاد به بقای سازمان و تحکیم موقعیت سازمانی خود معطوف گردید (راحتی و شکوری، ۱۳۸۷، ۱۱۲). بررسی‌ها نشان می‌دهند که تلاش‌های انبوه و گسترده صورت گرفته در زمینه عمران و توسعه روستایی تا حدود زیادی بی‌اثر ماند. در نتیجه روستایی و کشاورز بازهم برای تأمین معاش خود ناگزیر روی به شهرها آوردند و روند انتقال پتانسیل‌ها، و سرمایه‌های انسانی و مالی بخش کشاورزی به سوی صنعت و خدمات ادامه یافت.

از همان ابتدا چند دیدگاه ایدئولوژیک به روستا و کشاورزی وجود داشت. از یک طرف، روستا به مثابه میراث‌دار فرهنگ ملی و سنت‌های کشور محسوب می‌شد، که این نگاه با ماهیت در حال تغییر روستا و درخواست ساکنان برای خدمات مدرن مغایرت داشت. از طرفی دیگر، در برنامه‌های بعد از انقلاب بخش کشاورزی همواره محور توسعه قلمداد شده و بر تأمین رشد و توسعه پایدار بخش کشاورزی تأکید فراوان صورت گرفته، که بیانگر اهداف بلندپروازانه‌ای است که شرایط و زمینه تحقق آن در روستاها مهیا نیست و با خصوصیات بهره‌برداری‌های دهقانی هم‌خوانی ندارد.

در الگوهای توسعه روستایی در ایران باید به روح سرمایه‌داری حاکم بر برنامه‌ریزی توسعه روستایی اشاره کرد که پیش و پس از انقلاب به‌صورتی مبسوط بر بنیان‌های شیوه سرمایه‌داری شکل گرفت، به‌گونه‌ای که نگرش تک‌محور بر پایه سرمایه‌داری سازمان‌یافته، راهکار افزایش توسعه را در بالابردن ظرفیت تولید یافت (سقای و همکاران، ۱۳۹۰، ۱۲) و با نگاهی فایده‌مند به فضای روستایی و کشاورزی همواره رشد و عملکرد اقتصادی را سرلوحه تلاش‌های توسعه‌ای خود قرار داد. حال آنکه کشاورزی در مملکتی مانند ایران جزء لاینفکی از جامعه روستایی است که خود مجموعه فرهنگی-سیاسی-اجتماعی بسیار وسیع‌تری به‌شمار می‌رود. پیامد این ذهنیت در چند دهه اخیر آمیزه‌ای بود از انتظارات غیرواقعی و متناقض ایدئولوژیک، سیاسی، و عمرانی از کشاورزی و از جامعه روستایی. سیاست‌گذاران به‌دفعات و به‌آسانی - بیش از آنکه باید- دست به آزمایش‌های بی‌درپی و اتخاذ سریع استراتژی‌های متفاوتی زدند که اغلب آنان نیز در رسیدن به نتیجه مطلوب ناکام ماند (احسانی، ۱۳۸۵، ۹۰). بسیاری از برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران، اعطای تسهیلات و کمک‌های صورت‌گرفته را بی‌نتیجه می‌دانند و در فضای کمبود سرمایه و نبود بودجه، در حمایت از نقش محوری کشاورزی در اقتصاد کلان و نواحی روستایی تردید دارند. در مقابل، جامعه روستایی نیز به محافظه‌کاری روی آورده است و هر زمانی که بخواهد از تسهیلات انگیزشی دولت استفاده می‌کند، اما فریب آخرین طرح‌ها و برنامه‌های دولتی را نمی‌خورد.

استراتژی جایگزین گفتمان نوسازی

گفتمان نوسازی از یک طرف روستا را مکانی سنتی، ایستا و پیشامدرن می‌داند و درمقابل گفتمان‌های نوگرا در محافل علمی و دانشگاهی از دیدگاهی «رمانتیک و زیباشناسانه» روستا را حافظ فرهنگ ملی، سنت، و آداب و رسوم برمی‌شمارد و تصویری «کارت‌پستالی» از آن ارائه می‌کند. این درحالی است که با انتقال به اقتصاد «پسافوردیستی» و نیاز به تدوین سیاست‌های متنوع و چندبعدی، اجرای سیاست‌های رادیکال در برابر رویکرد «تولیدگرایی» و مشکلات

زیست‌محیطی و مالی ناشی از آن، اجماع بر ایدئولوژی «نئولیبرالی» و تأکید بر مصلحت گروه‌های زیست‌محیطی و مصرف‌کنندگان در سیاست‌گذاری‌ها (Cheshire et al., 2006, 125) مناطق روستایی دستخوش «تغییرات» بسیاری شده‌اند. بنابراین، روستا دیگر نه آن وضعیت ایستا و رو به عقب را دارد که از آن محرومیت‌زدایی شود و نه می‌توان تصویری رمانتیک از آن به دست داد، بلکه نواحی روستایی تحت تأثیر تحولات صورت گرفته تغییر کرده و دگرگونی‌های عمیقی یافته‌اند. در این پیش‌فرض، روستا به‌عنوان مجتمع زیستی و جلوه‌گاه بروز خارجی حیات اجتماعی انسان مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، ظهور روستا هم‌ارز با شکل‌گیری سکونت و به دنبال آن شکل‌گیری مجتمع‌های زیستی است (راهب، ۱۳۸۶، ۱۰۶). در این زمینه، هایدگر در سخنرانی معروفش با نام «بناکردن، سکنی‌گزینی و اندیشیدن» ما را با ظرافت و درعین حال پیچیدگی به تأملی مکاشفه‌گونه از مفهوم «سکونت» فرامی‌خواند (پرتوی، ۱۳۸۸، ۲۰) که تأکیدی بر نگاه حقیقی و به‌نوعی «نزدیک به ذات»^۱ به فضای زیسته (سکونتگاه) انسان‌هاست. هایدگر با توجه دادن به بعد فرهنگی سکونت و منوط‌دانستن «بودن» انسان به سکنی‌گزیدن، سکونت را ساختن بنا و اقامت در آن نمی‌داند (پاراحمدی، ۱۳۷۸، ۹). سکونت از نظر هایدگر، «فرایندی است که آدمی در جریان آن، «مکان بودن» را به خانه تبدیل کرده است و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی خدا، خود، آسمان و زمین به برقراری هماهنگی می‌پردازد» (پاراحمدی، ۱۳۷۸، ۲۲۳). این بدان معنی است محافظت و جلوگیری از آسیب فقط با وا گذاشتن مورد امان به حال و طبیعت خویش، هنگامی که آن را به هست ویژه‌اش بازگردانیم و در صلح و امنیت به‌معنای واقعی کلمه «رها» کنیم، حاصل می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۲، ۲۵۵) و در اینجا است که کسی در معرض استثمار و بهره‌کشی قرار نمی‌گیرد. از نظر هایدگر، سکونت بشری در این دوران به ساختن تنزل پیدا کرده است. بخشی از این رخداد بدین سبب است که ما جهان را بیش از حد دستکاری کرده‌ایم و در آن مداخله می‌کنیم و به‌جای سازگاری با آن

1. Close to Nature

در جهت حفظ ماهیت، همواره تقاضا و خواست‌های گوناگون را مطرح می‌کنیم (شریفی و همکاران، ۱۳۹۲، ۳).

در این میان، «روستای دیرینه ایرانی» مکان بودن و مظهر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض به‌شمار می‌آید که اگرچه به‌تعبیر فوکو از «جامعه زیستی» به «تن/جسم» تقلیل یافته، ولی هنوز منش همراهی و هم‌زیستی با پدیدارهای طبیعی و اجتماعی پیرامونش را حفظ کرده است و در مقام مقاومت و جدال با عناصر دوران مدرن قرار دارد. روستای دیرینه ایرانی گشایشی برای تجربه وجود و الگویی برای زندگی واقع‌گرایانه است. افراد براساس نیازهای اولیه خود و در فضایی واقعی زندگی می‌کنند و از افراط و تفریط‌هایی که در فضای آرمانی به‌وجود آمده است، به‌دورند. روستایی می‌داند باد کی می‌وزد، باران چه زمانی می‌بارد، آب چگونه به‌دست می‌آید، انواع بیماری‌ها کدام‌اند (یوسفی‌فر و حسن‌زاده، ۱۳۸۷، ۳۹)، ظرفیت زمین تا چه حد است و حاصلخیزی آن چگونه حفظ می‌شود، محصول باید با چه کیفیتی تولید شود، احکام فقهی مربوط به تقسیم محصول و تعیین خمس و زکات آن چیست، قناعت‌پیشگی و ساده‌زیستی وظیفه شرعی هر انسان است و مانند اینها. خانه در روستای دیرینه ایرانی کالایی اقتصادی نیست، پیوند گسست‌ناپذیر با روستا دارد، زادگاه و پرورشگاه به‌شمار می‌آید، با اسطوره‌ها و روایت‌های تاریخی خانوادگی آمیخته است، هم‌زیستی با طبیعت را به‌تصویر می‌کشد و حریم خصوصی در آن معنا ندارد (فاضلی، ۱۳۸۷، ۲۵). با این‌همه، امروزه در محافل علمی و محیط سیاست‌گذاری ایران درباره چستی و چگونگی مفهوم روستا ابهام وجود دارد و فضای تردید در خصوص حمایت از خصوصیات محلی یا ادغام روستا با شهر مشهود است.

حال پس از مشخص شدن اجمالی مفهوم و مؤلفه‌های «روستابودگی» با بازنمایی ماهیت اصیل روستای ایرانی و انتقاد از روند «روستاشدگی» در سایه گفتمان نوسازی و اشتباهات علمی، تلاش‌ها را باید بر بازتعریف مفهوم روستا و ترسیم الزامات «روستاباشگی» معطوف کنیم. نوشتن درباره چستی و چگونگی روستا بسیار پرمخاطره است. از آنجاکه در تحلیل‌های

صورت گرفته روستا به‌عنوان سکونتگاه و جامعه زیستی در نظر گرفته شده است (دیگر شهر و روستایی وجود ندارد و اساس مملکت بر جامعه است)، هر تعریفی که ارائه شود نیز دلخواهانه و ناظر به ابژه‌ای است که از قبل وجود نداشته است. بنابراین ابژه در خود تعریف نهفته است و وجود خارجی ندارد.

واقعیت این است که در ۷۰ سال گذشته اختلافاتی بر سر مفهوم روستا وجود داشته است. در این مدت، نویسندگان کاربردهای متفاوتی از مفاهیم روستایی را طبقه‌بندی کردند. کیت هالفاکری^۱ (۲۰۰۶) با تأسی از دیدگاه‌های هانری لوفور و دیوید هاروی، اندیشه‌های مختلف در خصوص تعریف مفهوم روستا را گردآورده است. هاروی^۲ (۱۹۹۶) بر شکل‌گیری مکان/موقعیت‌های خاص (روستایی) در فضای سرمایه‌داری معاصر تأکید دارد و آن را به‌مثابه «برشی از تداوم‌های ملازم به‌واسطه جریان فرایندهای متنوع (اجتماعی، فرهنگی، فیزیکی، بیولوژیکی) خلق فضاها» توصیف می‌کند. بنابراین، هالفاکری فضای روستایی را «یکی از تداوم‌های تولیدی فضای سرمایه‌داری» مطرح می‌کند (Heley & Jones, 2012, 211).

روستا از دیدگاه من به «برشی مولد از کلیت اجتماعی فضای سرمایه‌داری» اشاره دارد. اگرچه ابدی بودن و همگانی بودن تعریف (به‌گونه‌ای که برای تمامی مکان‌ها صدق کند)، نکته مهمی است، علوم اجتماعی کمتر بر عوامل ثابت و نامتغیر و بیشتر بر تفاوت‌ها و تنوع‌ها تکیه می‌کنند. بنابراین، برای جلوگیری از بت‌وارگی روستایی، درک شخصیت چندوجهی سکونتگاهی در فضای سرمایه‌داری ضروری است و اینکه چگونه «همواره به چالش کشیده می‌شود و بازسازی» می‌گردد. با این جهت‌گیری بیشتر گرایش‌های موضوعی در تحقیقات روستایی به بازنمایی ماهیت «چندگانه»^۳ روستایی می‌پردازند، که در فضای مشابه سرمایه‌داری انواع گوناگونی از نظام‌های تولید مشاهده می‌شود (Meijering et al., 2007, 357).

1. Keith Halfacree
2. David Harvey
3. Multiple rural

بعد از بازساخت مفهوم روستا و معرفی «روستای دیرینه ایرانی» به‌منزله «جامعه زیستی» و در مقابل گفت‌مان‌نوسازی (تفکیک جوامع از یکدیگر) و انحراف گفت‌مان‌های محافل علمی و دانشگاهی، روند این پژوهش می‌تواند در مسیر آشکارسازی مبانی استراتژی جایگزین برای مدیریت واقعیت جدید قرار گیرد.

برای ورود به این مطلب، فوکو در این زمینه چنین می‌نویسد: شکل‌گیری شخصیت انسان در حوزه معیارهای اخلاقی در یونان و روم شکلی ویژه داشت و بر مبنای خاصی استوار بود. در یونان باستان، مشغله اصلی ذهن و پرسش مرکزی همانا شکل‌گیری و خودآفرینی نفس بود و حکومت بر خود و کنترل بر نفس کم‌کم شکلی منظم و ماهیتی اخلاقی پیدا کرد. حکومت بر خود، یعنی ارتباطی که فرد با خود برقرار می‌سازد و از این طریق نفس خویش را در کنترل می‌گیرد که این برای یونانیان عملی اخلاقی به‌شمار می‌آمد. این بدان معنی است که چگونه فرد می‌تواند از خودش مراقبت و نفس خویش را کنترل کند و به این طریق ارباب خویش‌ن گردد تا به سلامت و سعادت دست یابد. فردی که بتواند به این موفقیت دست یابد، درحقیقت زیباترین چهره زندگی را برای خویش ترسیم کرده و به هنر «بهبترزیستن» دست یافته است (سجادی و علی‌آبادی، ۱۳۸۷، ۱۴۷). آنچه فوکو «تکنولوژی‌های نفس» می‌خواند، نه در برابر «تکنولوژی‌های قدرت»، بلکه در امتداد آن است. تکنولوژی‌های نفس، دربردارنده «اعمال قدرت بر خویش‌ن» اند. مفهوم مهم و درعین‌حال سوءتفاهم‌انگیز «حکومت‌مندی» را باید در پس این تابلوی تکمیل‌شده از تبارشناسی فوکویی دید، که در آن تکنولوژی‌های قدرت و نفس نزد حکومت به یکدیگر می‌پیوندند: «این اصطلاحی است که طیفی از "حکومت بر خود" تا "حکومت بر دیگران" را دربرمی‌گیرد» (Lemke, 2002, 64). هدف این بوده است که با اشتراک‌گذاری، مسئولیت سیاست‌گذاری را از دولت دور کنند و به سایر دی‌نفعان واگذارند. این تغییرات به ترویج شهروندی فعال می‌پردازد و همکاری با یکدیگر را در ارائه طرح‌ها و سیاست‌گذاری‌ها تشویق می‌کند. در نتیجه، دولت گروه‌های فعال جامعه را به اداره محل خود تشویق می‌کند (Yarwood, 2007, 451) و کنترل منابع و بهره‌برداری ظرفیت‌های موجود را

به دست ساکنان محلی می‌دهد. در عین حال، دولت هنوز مسئولیتش را دارد و با تأمین فرصت‌ها و عرضه تسهیلات مورد نیاز به راهنمایی شهروندان در حراست و حفظ مشاغلشان می‌پردازد (Vesterberg, 2013, 739).

این آنچه مطرح شد، مقدمه‌ای بود برای ورود به این موضوع که فوکو با طرح مباحث گفتمان و نظام دانایی، سوژه آگاهی‌بخش یا به تعبیری انسان مدرن کانت را به چالش کشاند و با این کار در حقیقت عقل‌گرایی استعلایی و تجویزی کانت را به چالش کشید. به نظر او این شرایط گفتمانی است که به عقل‌گرایی معنا می‌بخشد و انسان سوژه سخن نیست. او وجود انسان را فناپذیر اعلام کرد. در واقع فوکو مخالف هرگونه کلیت و جهان‌شمولی است، به همین دلیل به عقل‌گرایی کانتی به شدت می‌تازد. به گفته فوکو «ما باید در مقابل تمایلات مرکز‌گرایانه مربوط به جهانی‌کردن تئوری‌ها مقاومت کنیم و به جای آن تحقیق در دانش تحت انقیاد و محلی و خاص را بنشانیم». از منظر فوکو «هیچ شکلی از زندگی اخلاقی نمی‌تواند به مسائل همگان پاسخ دهد، اکنون ناگزیریم به شکل‌های «محلی»، «کوچک» و «جزئی» روی آوریم (سجادی و علی‌آبادی، ۱۳۹۳، ۱۵۴).

این مطالعات «نئوفوکویی» اعمال حاکمیت در مناطق روستایی را در چارچوبی تئوریک قرار می‌دهند و ماهیت دولت را با «لیبرالیسم پیشرفته» مرتبط می‌سازند، که استقلال جمعیت را در پی دارد و بر استراتژی جایگزین «حکومت‌مندی دولت از طریق جامعه»^۱ تکیه می‌کند (Thompson, 2005, 326). گفتمان «حاکمیت از طریق جامعه» استدلالی است برای تجدید ساختار مسائل روستایی به عنوان «جوامع محلی» و نه دغدغه دولت (Cheshire & Woods, 2009, 117). در اینجا، استقلال به منزله مفهوم جدایی مطلق جامعه و خودکفایی کامل نیست، بلکه به افزایش توانمندی و قدرت تصمیم‌گیری به منظور برقراری ارتباط و تعامل با بازارهای اقتصادی اشاره دارد. جوامع در تلاش برای رسیدن به استقلال و خودکفایی و افزایش تعاملات

1. Governing through Communities

اقتصادی، به دفاع از تولیدات سنتی، نگاه‌داشت فرهنگ و تقویت سازمان‌های اجتماعی خود می‌پردازند (Kay, 2008, 930). روستابودگی با قرارگرفتن در این زنجیره معنای متفاوتی به خود می‌گیرد. بحث‌های سیاسی صورت‌گرفته در گفتمان جایگزین (حاکمیت از طریق جامعه) در پی تعیین راه‌های مختلف پرداخت یارانه و تخصیص اعتبارات به مناطق روستایی نیستند، بلکه پرسش اساسی در مورد «استقلال منطقه‌ای و محلی از دولت است و اینکه چه کسی باید و مجاز است که از منابع روستایی بهره‌برداری کند و بهره‌مند شود» (Cruickshank, 2009, 99). در سایه گفتمان جدید، تضاد کمک‌های اعطایی و اعتبارات دولتی با خصوصیات محلی و بخش کشاورزی و بی‌اثرماندن خط‌مشی و سیاست‌های تدوینی آشکار می‌گردد. این روند، غیرمسئله‌ای بودن سیاست‌های کشاورزی و روستایی و به تبع آن فقر مزمن، دستمزدهای پایین، و مهاجرت‌های فصلی روستایی را در پی نوسازی بخش کشاورزی بازگو می‌کند. با این‌همه، دولت همواره اصرار بر اتخاذ سیاست‌های گسترده اقتصادی-اجتماعی نظیر طرح‌های آموزشی و ترویجی، اقدامات زیربنایی، اصلاح سیستم‌های آبیاری، تسهیلات ارزان‌قیمت، بیمه و مانند اینها برای تغییر و بهبود وضعیت موجود دارد. این درحالی است که اعمال سیاست‌های گسترده اقتصادی-اجتماعی در بیشتر مواقع با شکست مواجه شده و تردید قانون‌گذاران و برنامه‌ریزان را به کمک‌های صورت‌گرفته برانگیخته است (Woods, 2006, 582). بنابر ادعای وودز^۱ (۲۰۰۶)، ما بر این باوریم که در زمان فعلی -که به سرعت در حال تغییر است- انتقال از «سیاست روستایی»^۲ به رویکرد «سیاست روستایی»^۳ بسیار مناسب‌تر است. سیاست روستایی روستا را به سبک قدیم بستری بی‌رقیب برای بحث‌های سیاسی و دغدغه‌های خود فرض می‌کنند، اما رهیافت جدید سیاست روستایی، بر معنا و قواعد روستابودگی تمرکز دارد (López-i-Gelats et al., 2009, 602). به همین ترتیب، مرداک و پرات (۱۹۹۳) به واژه

1. Woods
2. Rural Politics
3. Politics of the Rural

«موقعیت - روستا»^۱ برای در نظر گرفتن تعدد معانی روستابودگی اشاره دارند و بی‌نیازی از تعریفی منحصر به فرد از روستا را برجسته می‌سازند. این واژه می‌تواند در طیف وسیعی از پدیده‌هایی که مردم تجربه می‌کنند و روستا را براساس آن شکل می‌دهند، معنا یابد. در اینجا روستا دیگر فضای مطلق در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه فضای چندگانه اجتماعی‌ای است که هر مؤلفه‌ای در آن منطق و مؤسسات و نهادهای ویژه خود را دارد و شبکه خاصی از بازیگران را در خود جای داده است که روستابودگی خود را بر دیگران تحمیل می‌کنند. بنابراین، تعریف پیشینی از روستا وجود ندارد، بلکه مجموعه‌ای از تجربیات بازسازی و غیربازسازی شده و در حال بازسازی دیده می‌شود (Ibid, 603).

نقشی برای کشاورزی در سایه روستابودگی جدید

به‌طور کلی مدرن‌سازی کشاورزی و به تبع آن استقرار تکنولوژی جدید، انسان را در برابر طبیعت قرار داد و بی‌نظمی‌هایی را در این عرصه به وجود آورد. تکنولوژی قدیم در پی کشف نظم طبیعت و نگرانی از آن بود. در مقابل، تکنولوژی جدید نوعی تعرض به طبیعت است، که طبیعت را در برابر این انتظار نابه‌جا قرار می‌دهد که باید تأمین‌کننده انرژی مورد نیاز انسان باشد (نیلی احمدآبادی، ۱۳۹۱، ۱۳۵). «انقلاب سبز» نتیجه همین جریان فکری و تکنولوژیک است. انسان با ابزارهای مدرنی مانند کودها و سموم شیمیایی، ماشین‌آلات کشاورزی، بذره‌های اصلاح‌شده، بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی و مانند اینها به جان طبیعت افتاد تا حداکثر محصول را به‌چنگ آورد و به‌جای آنکه انرژی به‌صورت طبیعی عمل کند، تحت فرمان انسان ظاهر شد. امروزه اختلال‌های زیست‌محیطی و اجتماعی ناشی از مدرنیزاسیون موجب شده است که به نظام تولیدی دیگری بیندیشیم (لباف خانیکی، ۱۳۷۹، ۱۰۲). هایدگر به این «واقعیت» اشاره می‌کند که انسان‌ها اکنون دیگر در برابر تکنولوژی راه تسلیم در پیش گرفته‌اند و

1. Post-Rural

به اصطلاح در فضای تکنولوژی به سر می‌برند و راه بازگشتی برای‌شان نیست. از این رو به ناچار باید با آن ساخت و یاد گرفت که با آن زندگی کرد (روزنامه ایران، ۱۳۸۴). در واقع، پیشرفت تکنیک برگشت‌ناپذیر است. هر اتفاقی بیفتد، انسان به عقب یعنی مرحله قبلی پیشرفت تکنیک باز نمی‌گردد، مگر به طور موقت (بشلیر، ۱۳۷۰، ۱۹۱). نکته دیگری که هایدگر مطرح می‌کند این است که رفع مخاطرات تکنولوژی از خود تکنولوژی بر نمی‌آید. وقتی در بخشی از سیستم ایرادی وجود داشته باشد این توهم پیش می‌آید که با نوعی تکنولوژی «اصلاح‌شده» می‌توان همه ایرادها را برطرف کرد. در اینجا است که هایدگر از چیزی سخن به میان می‌آورد که به دید او می‌تواند راهی برای نجات بگشاید و آن «هنر» است (روزنامه ایران، ۱۳۸۴). در این زمینه، هایدگر سعی دارد «قدرت نجات‌دهنده هنر» را در برابر جهان تکنولوژیک و سوپرتکلیوپیستی کنونی نشان دهد. در این تفکر هنر تا سرحد «منجی» ارزش می‌یابد. وی اذعان می‌کند که مرادش از هنر، «هنر بزرگ» است، نه هنر جدید که صرفاً نوعی سرگستگی انسان را روایت می‌کند و خود در ذیل تفکر تکنیکی مدرن نفس می‌کشد (رامین، ۱۳۹۱، ۸). هنر بزرگ نزد وی هنری است که در آن حقیقت موجودات به تمامی خود را بر وجود تاریخی انسان می‌گشاید. در واقع، بزرگی هنر به این است که در وجود تاریخی انسان رسالتی تعیین‌کننده دارد. کارهای هنری بزرگ به شیوه خاص خود موجودات را آشکار می‌سازند و این آشکارگی را گشوده نگه می‌دارند. لذا بزرگی هنر بزرگ صرفاً و پیش از هر چیز به کیفیت والای آنچه آفریده شده نیست، بلکه به «نیازهای مطلق» است. از نظر وی اوج هنر بزرگ در هنر یونان (تراژدی، شعر و معماری) متجلی است (مصطفوی، ۱۳۹۱، ۴۹). هایدگر (۱۹۶۷) اصل هنر یونانی را مجموعه‌ای می‌داند که در نهایت با بیان فهم هستی مرتبط است. به نظر او اصل، راهی به هستی می‌گشاید و تقدیر چیزهاست. یونانیان در آشکارگی و ناپوشیدگی حقیقت می‌زیستند و هیچ‌وقت آن را بیان نمی‌کردند یا به آن نمی‌اندیشیدند مگر در هنر. «گویی حقیقت ناهانی خالص است که خود را از هر چه نهان است رهانیده. اگر حقیقت چنین شود دیگر خودش نیست. حقیقت در سرشت ناهقیقت است». حقیقت که ناپوشیدگی محض است فقط در اثر

هنری بیان می‌شود. پس ما در دوران ناپوشیدگی، با پوشیدگی همچون اثر هنری روبه‌رو هستیم که با آزادی یکی است؛ یعنی آزادگذاشتن همه‌چیز تا چنان‌که هستند باشند (پورحسینی، ۱۳۹۱، ۵۹). یونانیان مفهومی مطابق با هنرهای زیبا نداشتند. آنان هنر، فن و به‌تعبیر هایدگری همه اشکال آشکارکردن حقیقت را تخنه (techne) می‌دانستند. در یونان قدیم، تخنه به کشف ویژگی‌های درونی مواد می‌پرداخت و آنان را فرامی‌خواند و فرامی‌آورد. گرچه در این فرهنگ تخنه به‌معنی آفریدن هم به‌کار رفته است، ولی یونانیان از این واژه کاربرد ابزار را مراد نمی‌کردند. آنان از این واژه کشف و برملاکردن را می‌فهمند و اگر از تولید و نظم‌بخشیدن سخن می‌رفته، به‌دلیل همین کشف و برملاکردن بوده است (تسلطی، ۱۳۹۱، ۷۸-۷۷).

دیدگاه هایدگر در باب هنر، اگرچه برای وضعیت کنونی کشاورزی در ایران تحت تأثیر القانات مدرنیته غریب و نامانوس است ولی برای سنت کشاورزی این مرز و بوم در گذشته‌ای نه‌چندان دور آشناست. «هنر کشاورز ایرانی» عالمی را می‌گشاید و با این اثر بیم‌ها و امیدهایش را به‌تصویر می‌کشد. کشاورز با حفر «قنات» بیم از وضعیت کم‌آبی و دقت در بهره‌برداری از منابع آب را می‌رساند؛ و امید برای اینکه نظامی را خلق کرده که بر زمان و زوال فائق آمده و همیشه ماندگار است. قنات اثری هنری است که نمایش شرایط اقلیمی، طبیعی، اجتماعی و آیینی است و ریشه در خاک این سرزمین دارد. حقیقتی که قنات (به‌عنوان نبض و ضرباهنگ زندگی روستایی) نمایان می‌کند، فضایی است که در آن روستایی و کشاورزان شیوه زیست‌شان را برمی‌گزینند، اینکه چگونه باشند، چه چیزی را درست و چه چیزی را نادرست بدانند و به‌طور کلی طرح زندگی خود را چگونه بریزند. هنر کشاورز ایرانی درباره فنون زراعت ابعاد وسیع‌تری از انکشاف حقیقت را به‌نمایش می‌گذارد، که در اینجا مجال بسط آن نیست. بااین‌همه، چنانکه بسیاری از مفسران اشاره کرده‌اند، هایدگر نیز به‌شیوه‌ای هگلی از مرگ هنر در دنیای مدرن سخن می‌گوید، و لحن نوستالژیک او در باب هنر و اندیشه یونانی حاکی از آن است که هنر امری متعلق به گذشته است. باید اشاره کنیم که هایدگر همچون هگل این

موضوع را که هنر راستین و تاریخی دیگر جلوه نمی‌کند و در سیر حرکت تاریخ جای خود را به دین و فلسفه می‌دهد، مسیری طی شده و برگشت‌ناپذیر برای هنر نمی‌داند. وی در این زمینه معتقد است که ما با آموختن از اندیش‌گری یونانی - و البته نه با بازگشت به آن - می‌توانیم در سرآغازی دیگر با احیای هنر بزرگ مواجه باشیم و هنر می‌تواند همان نقش تاریخی‌اش را باز یابد (پورحسینی، ۱۳۹۱، ۵۹).

با توجه به این مبنای نظری، در سایه مفهوم روستابودگی جدید یعنی «حاکمیت از طریق جامعه» و به نوعی درخواست «سیاست‌های روستایی» به اقتضای شرایط اقلیمی، طبیعی، تولیدی، اجتماعی و فرهنگی هر مکان می‌توان در سرآغازی دیگر شاهد احیای نقش تاریخی هنر کشاورز ایرانی و اصلاح کاستی‌های تکنولوژی مدرن بود. در این صورت تکنولوژی مناسب برای هر مکان و فهم سیستماتیک و برقراری ارتباط معقول تکنولوژی با زیست‌بوم‌های مختلف مشخص می‌شود و تسلط پایدار و مراقبت از طبیعت عملی می‌گردد. این عناصر اصول «کشاورزی پست‌مدرن» را انعکاس می‌دهند.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر مطرح شد که «روستابودگی» هنوز هم به‌قوت خود باقی است، اما در چنبره گفت‌مان «نوسازی» قرار دارد. چنین مفهومی به‌صورت واگرایی سیاست‌های عمومی توسعه و بهره‌برداری‌های محلی بروز می‌یابد؛ یعنی تمرکز مرکزگرایانه از بالا و مقاومت روستاییان و بهره‌برداران کشاورزی از پایین و تطبیق‌نداشتن سیاست‌های تحمیلی با خصوصیات و منافع محلی. به‌همین دلیل، روستابودگی و چپستی بخش کشاورزی باید در پیوند با مقوله «قدرت» بررسی شود. روستا و بخش کشاورزی در بستری «گفتمانی» معنا می‌یابند و محصول گفت‌مان عصر خود هستند. قدرت، شرایط وجودی گفت‌مان است و خود از گفت‌مان تأثیر می‌پذیرد و مبتنی بر سازوکارهای درونی گفت‌مان اعمال می‌شود. از این‌رو، فارغ از نگرانی‌های عقب‌افتادگی روستا و بخش کشاورزی و ادغام آن با شهر و زندگی صنعتی و درمقابل نگهداری بقایای

فرهنگی و سنت روستایی و بخش کشاورزی، آسیب‌پذیری سکونتگاه‌های روستایی و بخش کشاورزی نه در «خود» بلکه در روابط قدرتی (ارتباط حاکمیت با روستا و کشاورزی) - که محصول گفتمان نوسازی است - جست‌وجو می‌شود. گفتمان نوسازی با ارائه عقلانیت استعلایی و تجویز سیاست‌های گسترده و متحدالشکل می‌کوشد روستا و بخش کشاورزی را از تعلقات محلی خارج کند و آنها را به ارزش‌های ملی پیوند دهد. این درحالی است که هیچ شکلی از سیاست‌های تدوینی نمی‌تواند به مسائل همگانی پاسخ دهد، بنابراین ناگزیریم به شکل‌های محلی، جزئی و کوچک روی آوریم. در این وضعیت مشخص می‌شود که روستا و بخش کشاورزی متعلق به خودش است و سعی در تحمیل قدرت و بازیگری خود به دیگری دارد. بنابراین با گونه‌ای «جامعه زیستی» (روستای دیرینه ایرانی) مواجهیم که همواره به‌چالش کشیده شده، تغییر کرده است و بازسازی می‌شود. از این‌رو، استراتژی «حاکمیت از طریق جامعه» باید مبنای پرکردن شکاف قدرت و ترمیم تضاد به‌وجودآمده در سیاست‌های عمومی توسعه و بهره‌برداران روستایی شود. از آنجاکه بسیاری از سیاست‌های فراگیر و گسترده با شکست مواجه شده و تردید قانون‌گذاران را در خصوص اثربخشی کم‌های صورت‌گرفته برانگیخته است، حرکت از «سیاست روستایی» به «سیاست‌های روستایی» می‌تواند معیاری برای سنجش کارایی تلاش‌های توسعه‌ای و پیشرفت به‌سمت انطباق سیاست‌های عمومی توسعه با خصوصیات و منافع محلی باشد.

در خصوص کشاورزی نیز باید بدانیم که نمی‌توان به گذشته بازگشت و در مرحله پیش از پیشرفت تکنولوژی قرار گرفت. از طرفی نمی‌توان آینده‌ای را هم برای این بخش متصور شد، زیرا تفکر انسانی راه به آینده ندارد. این بدان معنی است که علم انسانی باید با تصورات ذهنی هم‌زیستی داشته باشد، درحالی‌که ممکن است این پیشرفت تصورات ذهنی نوعی زدودن جهل گذشته و ورود به جهل تازه‌ای باشد. بنابراین، در زمانی زندگی می‌کنیم که تکنولوژی‌های مدرن ما را احاطه کرده و راه پس‌و‌پیشی برای مان باقی نگذاشته‌اند. با این‌همه، پایبندی به مبنای حاکمیت از طریق جامعه و به‌کارگیری معیار سیاست‌های روستایی می‌تواند راهگشای این

مشکل باشد و زمینه را برای تعریف تکنولوژی مناسب برای هر مکان و تسلط پایدار بر طبیعت فراهم سازد. این خود سرآغازی است برای احیای هنر کشاورز ایرانی و اصلاح کاستی‌های تکنولوژی مدرن.

منابع

- احسانی، کاوه، ۱۳۸۵، جامعه روستایی و گسترش کشاورزی در ایران پس از انقلاب: دو دهه اول، فصلنامه گفتگو، سال ۱۴، شماره ۴۶، صص. ۷۷-۱۰۲.
- ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۳، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)، انتشارات سمت، چاپ دوم، تهران.
- افروغ، عماد، ۱۳۷۲، طبقات اجتماعی در دوره پهلوی، فصلنامه راهبرد، سال دوم، شماره ۲، صص. ۱۰۲-۱۲۶.
- ایمانی جاجرمی، حسین، عبداللهی، مجید، ۱۳۸۸، بررسی تحولات مدیریت روستایی در ایران از مشروطیت تا زمان حاضر، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۲، صص. ۲۴۴-۲۲۱.
- بشر، ژان، ۱۳۷۰، ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی، انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران.
- پرتوی، پروین، ۱۳۸۸، اصول و مفاهیم توسعه شهری پایدار از دیدگاه پدیدارشناختی، دوفصلنامه نامه معماری و شهرسازی، سال اول، شماره ۲، صص. ۱۹-۳۴.
- پورحسینی، بهرنگ، ۱۳۹۱، هایدگر و هنر بزرگ یونان باستان، فصلنامه کیمیای هنر، سال اول، شماره ۳، صص. ۵۵-۶۸.
- تسلطی، مهدی، ۱۳۹۱، بررسی نقش و اهمیت «سلطه» در جوامع مدرن در تفکر مارتین هایدگر، فصلنامه کتاب ماه علوم اجتماعی، سال شانزدهم، شماره ۵۹، صص. ۷۵-۸۱.
- راحلی، حسین، شکوری، علی، ۱۳۸۷، بررسی زمینه‌های حاکمیتی جهاد سازندگی و نقش این زمینه‌ها در دستاوردهای آن از تشکیل تا ادغام، ۱۳۸۵-۱۳۸۰، نشریه جغرافیا و برنامه‌ریزی، سال دوازدهم، شماره ۲۶، صص. ۹۵-۱۱۶.

- رامین، فرخ، ۱۳۹۱، هنر؛ تنها راه نجات (نگاهی به فلسفه هنر هایدگر و نسبت آن با اندیشه متفکران مسلمان)، فصلنامه مشرق موعود، سال ششم، شماره ۱۲، صص. ۲۶-۵.
- راهب، غزال، ۱۳۸۶، درنگی در مفهوم روستا، فصلنامه محیط‌شناسی، سال سی‌وسوم، شماره ۴۱، صص. ۱۱۶-۱۰۵.
- رضوانی، محمدرضا، ۱۳۸۳، مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی توسعه روستایی در ایران، انتشارات قومس، تهران.
- روزنامه ایران، ۱۳۸۴، مارتین هایدگر: زندگی، فعالیت و آثار، شماره پیاپی ۳۳۸۷.
- زمانی، هادی، ۱۳۸۶، موانع تکوین دولت مدرن و توسعه اقتصادی در ایران (جلد دوم)، انتشارات HZ Books، لندن.
- سجادی، سیدمهدی، علی‌آبادی، ابوالفضل، ۱۳۸۷، تبیین نظریه اخلاق در فلسفه مدرن (کانت) و بست‌مدرن (فوکو) و نقد تطبیقی دلالت‌های آن برای تربیت اخلاقی، فصلنامه تعلیم و تربیت، سال بیست‌وچهارم، شماره ۱ (مسلسل ۹۳)، صص. ۱۶۴-۱۳۷.
- سقای، مهدی، مافی، عزت‌الله، جوانبخت قهفرخی، زهره، ۱۳۹۰، روستا، واسازی و فضای جغرافیایی (با تأکید بر عدالت جغرافیایی)، اولین همایش ملی جغرافیا و برنامه‌ریزی و توسعه روستایی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- سیفالهی، سیف‌الله، حافظ امینی، حمیرا، ۱۳۸۸، برنامه‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی و تأثیر آن بر واگرایی و همگرایی گروه‌های قومی در ایران، فصلنامه پژوهش‌نامه علوم اجتماعی، سال ۳، شماره ۲، صص. ۹۸-۶۷.
- شریفی، محمد، رامشت، محمدحسین، رفیعیان، مجتبی، قویدل، یوسف، ۱۳۹۲، هویت مکان و ادراک آن با رویکرد ژئوسیستمی، مجله جغرافیا و برنامه‌ریزی محیطی، سال بیست‌وچهارم، شماره ۲۴، صص. ۲۲-۱.
- طالب، مهدی، عنبری، موسی، ۱۳۸۵، دلایل ناکامی نظام برنامه‌ریزی توسعه در ایران عصر پهلوی دوم، نشریه نامه علوم اجتماعی، سال بیست‌وهفتم، شماره ۲۷، صص. ۲۰۴-۱۸۱.
- طالب، مهدی، نجفی اصل، زهره، ۱۳۸۸، توسعه کشاورزی یا روستایی؟ تشابهات و تعارضات سیاست‌های کشاورزی در ایران و ژاپن، مجله انسان‌شناسی، سال دوم، شماره ۱۰، صص. ۹۶-۶۹.

عجمی، اسماعیل، ۱۳۷۰، تجدیدبنای کشاورزی دهقانی و توسعه واحدهای تجاری، مجله آرش، سال دهم، شماره ۲۴، صص. ۸۷-۱۰۲.

فاضلی، نعمت‌الله، ۱۳۸۷، مدرنیته و مسکن (رویکردی مردم‌نگارانه به مفهوم خانه، سبک زندگی روستایی و تحولات امروزی آن)، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، سال اول، شماره ۱، صص. ۶۳-۲۵.

فردوسی، علی، ۱۳۷۲، آشیانی در توفان (نوشتاری پیرامون زمستان ۶۲)، ماهنامه کلک، سال چهارم، شماره ۵۵ و ۵۶، صص. ۲۶۷-۲۵۴.

کسرای، محمدسالار، مرادخانی، همایون، رضایی، محمد، ۱۳۹۰، فوکو: حکومت‌مندی، سوژه سیاسی و کنش سیاسی، دوفصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی، سال سوم، شماره ۲، صص. ۳۴-۱.

لباف خانیکی مجید، ۱۳۷۹، کشاورزی پست‌مدرن؛ همگرایی مدرنیزاسیون و فناوری بومی، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال پانزدهم، شماره ۳-۴، صص. ۱۱۸-۱۰۱.

لهسایی‌زاده، عبدالعلی، ۱۳۸۸، مدیریت روستایی در ایران معاصر، فصلنامه تعاون و کشاورزی، سال بیستم، شماره ۲۰۲-۲۰۳ (پیاپی ۲۹۱)، صص. ۶۸-۴۹.

مصطفوی، شمس‌الملوک، ۱۳۹۱، هایدگر و پدیدارشناسی هرمنوتیکی هنر، فصلنامه کیمبای هنر، سال اول، شماره ۳، صص. ۵۴-۴۷.

مهدوی، مسعود، ۱۳۸۵، مقدمه‌ای بر جغرافیای روستایی ایران، انتشارات سمت، تهران.

مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۸۴، فرایند تحول سیاست‌های کشاورزی در ایران، انتشارات تابان، تهران.

نجفی، غلامعلی، زاهدی، شمس‌السادات، ۱۳۸۴، مسئله پایداری در کشاورزی ایران، مجله جامعه‌شناسی ایران، سال ششم، شماره ۲، صص. ۱۰۶-۳۷.

نبلی احمدآبادی، محمدرضا، ۱۳۹۱، تبیین مبانی تکنولوژی با نگرش تسخیر خلقت، فصلنامه جستارهای فلسفه دین، سال اول، شماره ۲، صص. ۱۴۹-۱۲۹.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۶۹، تاریخ روابط خارجی ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران.

یاراحمدی، محمدمیر، ۱۳۷۸، به‌سوی شهرسازی انسان‌گرا، انتشارات سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران، تهران.

یوسفی‌فر، شهرام و حسن‌زاده، اسماعیل، ۱۳۸۷، *جامعه روستایی ایران با تکیه بر دوره میانه*، مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال یازدهم، شماره ۱۲۳، صص. ۳۴-۵۴.

Askins, K., 2009, **Crossing Divides: Ethnicity and Rurality**, Journal of Rural Studies, 25(4), PP. 365-375.

Briedenhann, Jenny and Eugenia Wickens, 2004, **Tourism Routes as a Tool for the Economic Development of Rural areas—vibrant hope or impossible dream?**, Tourism management 25 (1), PP.71-79.

Brown, M. & Knopp, L., 2006, **Places or Polygons? Governmentality, Scale, and the Census in the Gay and Lesbian Atlas**, Population, Space and Place, 12(4), PP. 223-242.

Cheshire, L. & Woods, M., 2009, **Rural Citizenship and Governmentality**.

Cheshire, L., Higgins, V. & Lawrence, G. (Eds.), 2006, **Rural Governance: International Perspectives** (Vol. 10), Routledge.

Cruickshank, J.A., 2009, **A Play for Rurality—Modernization versus Local Autonomy**, Journal of Rural Studies, 25(1), PP. 98-107.

Dibua, J.I., 2012, **Development and Diffusionism: Looking Beyond Neopatrimonialism in Nigeria, 1962-1985**, Palgrave Macmillan.

Duenckmann, F., 2010, **The Village in the Mind: Applying Q-methodology to Re-constructing Constructions of Rurality**, Journal of Rural Studies, 26(3), PP. 284-295.

Halfacree, K., 2012, **Heterolocal Identities? Counter-urbanisation, Second Homes, and Rural Consumption in the Era of Mobilities**, Population, Space and Place, 18(2), PP. 209-224.

Kulcsár, L.J. & Curtis, K.J., 2012, **International Handbook of Rural Demography**, Springer.

Lemke, T., 2002, **Foucault, Governmentality, and Critique**, Rethinking Marxism, 14(3), PP. 49-64.

López-i-Gelats, F., Tàbara, J.D. & Bartolomé, J., 2009, **The Rural in Dispute: Discourses of rurality in the Pyrenees**, Geoforum, 40(4), PP. 602-612.

Marsden, Terry, 2008, **Agri-food Contestations in Rural Space: GM in its regulatory context**, Geoforum, 39 (1), PP. 191-203.

Meijering, L., van Hoven, B., & Huigen, P., 2007, **Constructing Ruralities: The case of the Hobbitstee, Netherlands**, Journal of Rural Studies, 23(3), PP. 357-366.

- Nugin, R., 2014, "I Think that they should Go. Let them see something", **The context of rural youth's out-migration in post-socialist Estonia**, Journal of Rural Studies, 34, PP. 51-64.
- Phillips, M. & Dickie, J., 2014, **Narratives of Transition/non-transition towards Low Carbon Futures within English Rural Communities**, Journal of Rural Studies, 34, PP. 79-95.
- Shubin, S., 2006, **The Changing Nature of Rurality and Rural Studies in Russia**, Journal of Rural Studies, 22(4), PP. 422-440.
- Stockdale, A., Findlay, A. & Short, D., 2000, **The Repopulation of Rural Scotland: Opportunity and Threat**, Journal of Rural Studies, 16(2), PP. 243-257.
- Thompson, N., 2005, **Inter-institutional Relations in the Governance of England's National Parks: A governmentality perspective**, Journal of Rural Studies, 21(3), PP. 323-334.
- Vesterberg, V., 2013, **Ethnicized Un/employability: Problematized others and the shaping of advanced liberal subjects**, Ephemera: Theory and Politics in Organization, 13(4), PP. 737-757.
- Woods, M., 2006, **Redefining the 'Rural Question': the new 'politics of the rural' and social policy**, Social Policy & Administration, 40(6), PP. 579-595.
- Yarwood, Richard, 2007, "The Geographies of Policing" **Progress in Human Geography**, 31 (4), PP. 447-465.
- Zografos, Christos, 2007, **Rurality Discourses and the Role of the Social Enterprise in Regenerating Rural Scotland**, Journal of Rural Studies, 23 (1), PP. 38-51.